

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۸ شماره ۳۵ پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صص ۱۶۴-۱۴۱)

عشق هدایتگر و ماورایی در رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی»

۱- طیبه فرهادی
۲- مریم خلیلی جهانتیغ
۳- محمد بارانی
چکیده

عشق یکی از اساسی‌ترین مفاهیم زندگی بشری است که در دوران‌های مختلف اجتماعی مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. از آن‌جا که دوران نوجوانی یکی از دوران‌های حساس زندگی است که با رشد احساسات و هیجانات فرد همراه است، آثار ادبی به ویژه داستان‌ها می‌توانند به نیازهای عاطفی نوجوانان پاسخ مثبتی بدهند. رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» از جمشید خانیان یکی از آثار در حوزه ادبیات کودک و نوجوان دفاع مقدس است. نگارندگان در پژوهش حاضر برآنند تا با روش توصیفی-تحلیلی، مفهوم عشق و مراحل مختلف پدیداری، بالندگی و سرانجام عشق شخصیت‌های داستانی را به تصویر بکشند. هدف پژوهش، پاسخ به این پرسش اصلی است که نویسندگان کودک و نوجوان از چه شیوه‌هایی برای انتقال مفهوم عشق و مفاهیم غنایی وابسته به آن استفاده می‌کنند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این رمان دارای ساختاری دو لایه است که در سطح ظاهری آن عشق زمینی با پس زمینه جنگ مطرح شده است و در لایه درونی آن نویسنده به یاری تمثیل‌ها این عشق پاک زمینی را به عشق آسمانی پیوند داده و بدین‌گونه داستانی لطیف و ماندگار خلق کرده است.

کلید واژه: ادبیات کودک و نوجوان دفاع مقدس، جمشید خانیان، عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی
۱-مقدمه

ادبیات غنایی در وسیع‌ترین مفهوم آن انعکاس‌دهنده عواطف و احساسات درونی فرد، نمایش‌گر

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول) Email: khalili@lihu.usb.ac.ir

۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۷

«شادی‌ها، غم‌ها و آرزوهای فردی او خصوصا عشق است» (رزم‌جو، ۱۳۸۵: ۴۸). در قرن بیستم تقریباً هم‌گام با شکل‌گیری رمانتیسم علاوه بر شعر غنایی، رمان غنایی نیز شکل گرفت و سخن گفتن از عشق و نمایش حال‌های مختلف آن علاوه بر شعر در نثر فارسی نیز رواج پیدا کرد. به دنبال آن، ویژگی‌های شعر غنایی چون: «عشق، مطرب، باده، شاهد، اندوه، سوگ، معانی رقیق و لطیف عرفانی، خشم، شهوت، لذت و الم، تخیل و ...» (حاکمی، ۱۳۸۶: ۲۲) وارد نثر شد تا به توصیف احساسات شخصی نویسنده بپردازد و به نثر جنبه غنایی بخشد. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با وجود تبعات ناخوشایندی که به دنبال داشت، روندی مثبت در ادبیات ما به‌جا گذاشت و باعث شکل‌گیری یک ژانر ادبی با عنوان «ادبیات دفاع مقدس» شد که به مقتضای نیاز جامعه «ادبیات کودک و نوجوان دفاع مقدس» نیز از دل آن برخاست. دوران نوجوانی، دوران رشد خیال و عاطفه فردی است. در این دوران هیجان، احساس و کنجکاوی نوجوان چنان گسترش می‌یابد که ویژگی غالب شخصیتی او را در برمی‌گیرد. در این دوره فرد با تغییرات جسمی و رفتاری زیادی روبه‌رو می‌شود در نتیجه به خواندن کتاب‌هایی علاقه‌مند می‌شود که او را با این تغییرات آشنا و با شرایط جدید سازگاری بخشد. در دوره نوجوانی «بلوغ، رشد سریعی می‌یابد و توجه نوجوان به جنس مخالف جلب می‌شود. درعین توجه به کتاب‌های مربوط به جنسیت، تفاوت سلیقه بیشتری در کتاب‌های مورد مطالعه بروز می‌کند.» (غفاری، ۱۳۸۴: ۴۳) در نتیجه یکی از شیوه‌های کنترل و هدایت این احساسات، آثار ادبی است که برای نوجوانان تولید می‌شود. نوجوانان از طریق این آثار به ویژه از طریق دنیای پرکشش داستان و رمان با حقایق و تجربه‌های زندگی آشنا می‌شوند؛ شادی و غم‌ها، امیدواری و ناکامی‌ها، عشق و محرومیت‌ها و همه رنگ‌های زندگی را تجربه می‌کنند و آمادگی لازم برای ورود به دنیای بزرگ‌سالی را کسب می‌کنند. جمشید خانیان یکی از نویسندگان صاحب نام ادبیات دفاع مقدس است که در سال ۱۳۴۰ در آبادان متولد شد و نوشتن را به صورت جدی از دهه ۶۰ آغاز کرد. خانیان آثار نسبتاً موفقی در حوزه ادبیات داستانی بزرگسال و ادبیات کودک و نوجوان دارد. او نویسندگی برای کودکان و نوجوانان را پس از سال‌ها فعالیت در حوزه ادبیات بزرگسال آغاز کرده و جوایز مختلف ادبی را به داستان‌های کودک و نوجوان خود اختصاص داده است. رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» یکی از جدیدترین آثار نویسنده در حوزه ادبیات دفاع مقدس کودک و نوجوان است که در سال ۱۳۸۹ از سوی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رسیده و در این پژوهش مورد بحث و بررسی قرار گرفته شده است. این اثر در

سطح ملی و بین المللی به موفقیت‌های بسیاری دست یافته است از آن جمله: انتخاب این کتاب به عنوان یکی از، چهار رمان برگزیده و نامزد جایزه شهید غنی پور در سال ۱۳۹۰. قرار گرفتن این کتاب در فهرست «عالی» جایزه لاک پشت پرنده و در نهایت کسب نشان طلایی این مسابقه در سال ۱۳۹۱ و تقدیر از این کتاب در مراسم سالگرد شورای کتاب کودک در همان سال. انتخاب این رمان از سوی کمیته جوایز شورای کتاب کودک و معرفی آن به عنوان اثر برگزیده برای دریافت دیپلم افتخار ۲۰۱۴ به دفتر بین المللی کتاب برای نسل جوان (IBBY) و ...

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

با وجود اینکه رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» پس از انتشار به موفقیت‌های زیادی دست یافته اما تا کنون در مورد چگونگی ساختار بیرونی یا درونی آن پژوهشی انجام نشده است بنابراین جا دارد که در پاسخ به مساله علت و میزان موفقیت آن، تحقیقی صورت گیرد و به این پرسش‌ها جواب داده شود که: ۱- نویسندگان دفاع مقدس از چه شگردهایی برای بیان مضمون غنایی عشق بهره می‌گیرند؟ ۲- رمز آمیزی و ابهام چه جایگاهی در طرح موضوع عشق دارد؟ ۳- چه عاملی در این رمان مخاطب را از عشق مجازی متوجه عشق حقیقی و عرفانی می‌کند؟

۱-۲- هدف پژوهش

هدف نویسندگان کودک و نوجوان دفاع مقدس از خلق آثار خود، پرداختن به موضوع جنگ، پیامدهای آن و انتقال مفاهیم ارزنده دفاع مقدس به کودکان و نوجوانان است. در این میان مفاهیم غنایی از جمله عشق کمتر مورد توجه این نویسندگان قرار گرفته است، در حالی که پرداختن به این موضوع با توجه به نیازهای عاطفی و شناختی نوجوانان امری بدیهی به نظر می‌رسد. نگارندگان در این پژوهش برآنند تا با تحلیل و بررسی این رمان، مراحل مختلف پدیداری، بالندگی و سرانجام عشق شخصیت‌های داستانی را به تصویر بکشند تا بدین ترتیب ویژگی‌های غنایی این رمان دفاع مقدس و مفاهیم وابسته به آن را آشکار سازند.

۱-۳- پیشینه پژوهش

در حوزه مفاهیم غنایی و عشق در داستان‌های کودک و نوجوان پژوهش‌های معدودی صورت گرفته است که از آن جمله به مقاله «مفاهیم غنایی در رمان نوجوان» از زینب شیخی در سال ۱۳۹۶ می‌توان اشاره کرد. در این پژوهش نگارنده ضمن بررسی مفاهیمی چون؛ توصیف، شکواییه،

طنز و... به مفهوم عشق در چند داستان کودک و نوجوان پرداخته است اما هیچ‌یک از آثار بررسی شده در حوزه دفاع مقدس نیست. در حیطه داستان‌های نوجوان دفاع مقدس نیز به مقاله «بررسی ارتباط احساس و عاطفه با داستان‌نویسی نوجوان با موضوعیت دفاع مقدس» از واشقانی فراهانی و ابراهیمی هژیر در سال ۱۳۹۳ می‌توان اشاره کرد. نویسندگان این مقاله به بررسی محتوای عاطفی برخی از داستان‌های نوجوان دفاع مقدس پرداخته‌اند اما در این پژوهش به رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» پرداخته نشده است. در این میان تنها پژوهشی که به رمان مورد نظر ما در این جستار نظر داشته است مقاله «بررسی مولفه‌های تمثیلی رمان عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی از جمشید خانیان» از آورند، حسینی، حمیدی و شهبازی در سال ۱۳۹۷ است اما در این پژوهش، نویسندگان به ویژگی‌های ساختاری و سبکی اثر پرداخته‌اند و در ضمن آن به مولفه‌های تمثیلی اثر نیز نظر داشته‌اند. بدین ترتیب بررسی مفهوم عشق، مراحل آن و مفاهیم غنایی وابسته به آن مغفول مانده است که با توجه به ارزش و اهمیت این کتاب در میان صاحب‌نظران انجام چنین پژوهشی ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۴- مبانی نظری تحقیق

مقوله عشق یکی از مهم‌ترین پدیده‌ها در حیات مادی و معنوی بشر به شمار می‌رود که زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را تحت تاثیر خود قرار داده است. یکی از قدیمی‌ترین بحث‌ها درباره فلسفه عشق و چیستی آن در رساله افلاطون آمده، وی در رساله مهمانی بحث جامعی را در این زمینه مطرح کرده است: «در این گفت‌وگو آریستوفان اسطوره‌ای ارائه می‌کند که بر طبق آن در آغاز نوع بشر به سه جنس مذکر، مونث و دو جنسی تقسیم می‌شد. هر انسان با هیبتی گوی مانند دارای چهار دست، چهار پا و یک سر بوده است. اینان چون نیرومند بودند، به خدایان حمله کردند، اما مغلوب شده و تقریباً از بین رفتند و تنها اندکی به لطف زئوس نجات یافتند، اما زئوس برای جلوگیری از طغیان مجدد انسان‌های کروی شکل، هر یک از آن‌ها را به دو بخش تقسیم کرد. از آن پس، هر نیمه به اشتیاق آن نیمه‌ای است که از او جدا افتاده است» (آبراهموف، ۱۳۸۸: ۱۱). ارائه یک تعریف ذاتی از عشق به علت گستردگی دامنه آن ممکن نیست هم‌چنان‌که ابن عربی نیز بر این نکته تاکید می‌کند و بر این باور است که «هر کسی عشق را تعریف کند، آن‌را شناخته است» (ابن عربی، ۱۳۸۷، ۲۵۹). بسیاری از صاحب‌نظران با نگاهی شناختی به مقوله عشق نگریسته‌اند و درک مفهوم آن‌را مبتنی بر شناخت می‌دانند. بدین مفهوم عشق نه مترادف با مفهوم معرفت بلکه مبتنی بر آن

است و از آن نه به عنوان یک مهارت بلکه به مثابه یک هنر باید یاد کرد. فروم نیز با تکیه بر این دیدگاه شناختی معتقد است: «عشق هنر است، هم‌چنان که زندگی هنر است» (فروم، ۱۳۹۳: ۱۸) و یادگیری این هنر را مستلزم تسلط نظری و عملی بر آن می‌داند. فروم هم‌چنین عشق را پاسخی به مسئله وجود بشر می‌داند و آن را قدرتی فعال در انسان قلمداد می‌کند. (همان: ۲۱). بسیاری از صاحب‌نظران غربی و شرقی در مکاتیب مختلف به مفهوم عشق پرداخته‌اند، در این بخش به اختصار به برخی از تعاریفی که دانشوران از سه منظر ماتریالیستی، عرفانی و فلسفی درباره مفهوم عشق ارایه کرده‌اند، اشاره می‌کنیم. مانسیون در این باره بیان می‌کند: «نمی‌دانم عشق چیست، ولی می‌دانم که نوعی جنون است. سلطه خدایی که نه می‌توان او را ثنا گفت و نه او را هجا گفت» (مانسیون، ۱۳۶۲: ۱۱۸). رنه آلدی عشق را یکی از نیروهای به هم پیوستگی می‌داند که موجب انسجام درونی وجود می‌شود و «جسم و روان و خودآگاهی و ناخودآگاهی را هماهنگ می‌سازد، راهبر و رهنمون احساسات می‌گردد، موید خصایل جنسی و جسمانی و اخلاقی است و آدمی را با جهان پیرامون سازش می‌دهد و تضادهای اجتماعی را از میان برمی‌دارد» (آلدی، ۱۳۷۸: ۸۷). بر طبق نظر ارسطو، عشق کوری حس از درک عیوب محبوب و نوعی مالیخولیاست. (به نقل از دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۵۹۰۰/۱۰). عطار در تذکره الاولیا بر این باور است که: «عشق جنون الهی است، نه مذموم است و نه محمود» (عطار، ۱۳۴۶: ۱۸). درباره انواع عشق نیز تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد برای نمونه؛ ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا به دو نوع عشق معتقدند؛ عشق مجازی و عشق روحانی. عشق مجازی نشأت گرفته از غریزه و امیال نفسانی است و عشقی ناپایدار و فناپذیر است در حالی که منشا عشق روحانی یا آسمانی، دل است و معشوق فراتر از دنیای مادی و یک نیروی ماورایی برتر است که فرد با آن یک رابطه قلبی ایجاد می‌کند. دوران نوجوانی یکی از دوران‌های اساسی زندگی انسان است که فرد در این دوره با مفهوم عشق آشنا می‌شود. این دوره که با بلوغ شخص همراه است، تغییرات جسمی و روانی زیادی را به دنبال دارد، خصایص جنسی به شدت رشد می‌یابد و استعدادهای هنری فرد نمایان می‌شود. نوجوان به مسایل اخلاقی و فلسفی علاقه‌مند می‌گردد و «میل جنسی به شدت ظهور می‌کند بنابراین نوجوان به خواندن کتاب‌ها و نوشته‌هایی علاقه‌مند می‌شود که به عشق و عاشقی مربوط باشد و باید به جای منع نوجوان از خواندن چنین کتاب‌هایی آثاری را در اختیار آن‌ها قرار داد که ارتباط صحیح و معقول را به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را به سمت زندگی سالم هدایت کند» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۸۷). نیاز به امنیت خاطر، نیاز به عشق و

محبت، احترام گذاشتن به علائق و خواسته‌های دیگران، لذت بردن از زیبایی‌ها و داشتن تجربه‌های جدید از جمله اساسی‌ترین نیازهای فرد بعد از نیازهای جسمی او هستند که کتاب و از جمله داستان‌ها در اختیار نوجوانان می‌گذارد و آن‌ها را با دنیای جدیدی آشنا می‌سازند.

۲- خلاصه رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی»

سارا شخصیت نوجوان داستان به همراه خانواده خود در خرمشهر زندگی می‌کند. پدر او تعمیرکار پیانوست و با دیدن دستان کشیده سارا آینده درخشانی در موسیقی برای او پیش‌بینی می‌کند. به همین منظور برای او پیانویی تهیه و استادان برجسته‌ای را برای آموزش سارا، به منزل خود دعوت می‌کند. زمانی که پدر برای گذراندن یک دوره به آلمان می‌رود، جنگ شروع می‌شود و سارا به همراه مادر و برادرش سام و باغبان‌شان عموغازی و همسرش عنقا راهی اهواز می‌شوند. سارا که عاشق پیانوی خود (کوکو) است هنگام فرار از شهر برخلاف میل اعضای خانواده، کوکو را پشت وانت عموغازی می‌گذارد و می‌برد. آن‌ها در بین راه و در سیاهی شب با بی‌بی و یونس نوجوان روبه‌رو می‌شوند. با شدت گرفتن بمباران‌های دشمن، آنها به ناچار کوکو را در بیابان‌ها می‌کنند تا یونس و بی‌بی را با خود ببرند. سارا در ابتدا به خاطر از دست دادن کوکو، حس ناخوشایندی نسبت به یونس پیدا می‌کند. بالاخره خانواده سارا و یونس پس از خروج از شهر در محل اسکان جنگ‌زده‌ها (آشیانه) مستقر می‌شوند. یونس برخلاف سن خود مطالب علمی زیادی می‌داند، وارونه شعر می‌گوید و نگاه زیبا و شاعرانه‌ای به طبیعت، موسیقی و عشق دارد. رفته رفته سارا نسبت به شخصیت عجیب و غریب یونس کنجکاو و به او علاقه‌مند می‌شود. یونس در گفت‌وگوهایش با سارا از معشوقه‌ای به نام سلما صحبت می‌کند که مخاطب شعرهای اوست. در نتیجه سارا که کنجکاو است سلما را بشناسد به صورت پنهان، یونس را تا باغی که محل زندگی معشوقه اوست تعقیب می‌کند. در این میان یونس که قصد دارد کمک خرج بی‌بی شود به شغل چاه‌کنی مشغول می‌شود و یک روز بعد از بازگشت پدر سارا از آلمان، به صورت ناگهانی در چاه سقوط می‌کند و می‌میرد. سارا تصمیم می‌گیرد خبر مرگ یونس را به سلما بدهد. در نتیجه به باغ مورد نظر می‌رود. وقتی با زحمت زیاد به بالای دیوار باغ می‌رسد با صحنه‌ی عجیبی روبه‌رو می‌شود. او یک دفترچه شعر و یک ماهی سنگی زیبا می‌بیند، در این دفترچه شعرهایی بود که یونس گاهی آن‌ها را برای سارا می‌خواند و ماهی سنگی همان هدیه‌ای بود که قرار بود یونس به سارا هدیه بدهد. (خانیان: ۱۳۸۹).

۳- بحث و تحلیل

موضوع رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» عشق است. خانیان با دستمایه قراردادن حوادث جنگ در پس‌زمینه داستان به دل‌مشغولی‌های شخصیت‌های نوجوان داستان پرداخته است. مخاطب در این اثر با نقش‌مایه‌ها، حوادث و کنش‌های مختلفی مواجه می‌شود که همگی در پی نمایاندن ویژگی‌ها و مضامین عشق شخصیت‌هاست. عشق در این رمان ساختاری دوتایی دارد. ساختاری که «بدیو» در شناخت مقوله عشق بر آن تاکید می‌کند، بدین معناکه عشق از مواجه شدن دو شخصیت یا دو ذهنیت شکل می‌گیرد (Badiou.2012:28). این ساختار در بسیاری از آثار غنایی جهان دیده می‌شود آثاری چون؛ رمئو و ژولیت- اتللو و دزدمونا (در درام شکسپیر)، رابعه و بکتاش- عروه و عفرا (در ادبیات عرب). مهر و مشتری (در ادب فارسی) و... در این اثر سارا و یونس هر دو به صورت هم‌زمان دل در گرو عشق یکدیگر می‌سپارند، عشقی پاک و دو طرفه که در آن عاشق، عاشق معشوق خود است و در عین حال معشوق معشوق. در ادامه این جستار به مراحل و نمودهای مختلف این عشق می‌پردازیم.

۳-۱- سرآغاز عشق

در بیشتر آثار غنایی ادب فارسی، عاشق یا از طریق دیدن مستقیم معشوق یا دیدن عکس چهره او و یا با شنیدن وصف معشوق از زبان دیگران، دل در گرو عشق خود می‌سپارد. در رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» اولین جرقه عشق در وجود سارا با شنیدن طنین صدای یونس شکل می‌گیرد، هنگامی که سارا به همراه خانواده‌اش با ماشین عمو غازی در حال فرار به سمت اهواز هستند، ناگهان در تاریکی شب با بی‌بی و یونس برخورد می‌کنند، سارا با شنیدن صدای خوش‌آهنگ یونس و سپس تشبیه زیبا و شاعرانه‌ای که یونس در مورد آدم‌های در حال فرار به کار می‌برد، نسبت به شخصیت او کنجکاو و تا حد زیادی به او علاقه‌مند می‌شود: «طنین صدای زیبا و دلنشینی داشت. (بعد چیزی گفت که برایم جالب و غیر منتظره بود) اونا خرگوشای ترسیده‌ای هستن که دارن مثل لاک‌پشت فرار می‌کنن. (اصلاً به نظر نمی‌رسید اهل این جور صحبت کردن باشد.)» (خانیان، ۱۳۸۹: ۵۵). یونس هم در همان دیدار نخست، عاشق سارا می‌شود و یک رابطه عاطفی پنهانی، بدون این‌که هر دو نفر چهره یک‌دیگر را به وضوح ببینند، بین آن‌ها شکل می‌گیرد. در نتیجه یونس هنگام آدرس دادن به عمو غازی، با صدای بلند به گونه‌ای که سارا بشنود عاشقانه و رمانتیک (در اوج بمباران‌های دشمن) معشوق خود را به سوی شهری امن هدایت می‌کند، مکانی که عاشق آن‌را این‌گونه توصیف

می‌کند: «شنیدم که پسر گفت: «... اهواز هم نمونید، برید امیدیه بنزین بنزید، برید بهبهان. نرگسی‌های اطراف بهبهان حرف نداره. زرد و بنفش. نرگس مسکین. نرگس صدپر. نرگس شهلا. مسیر رو که بلدی؟» (همان: ۵۷-۵۸). یونس حتی هنگام بدرقه معشوق خود جمله‌های عجیب و غریبی بر زبان می‌آورد، جمله‌هایی که ریتم موسیقایی خاصی دارند و برای سارا که خود اهل هنر و موسیقی است، حس آشنا و خوشایندی را ایجاد می‌کند: «(بعد از این جمله‌ای گفت با کلمه‌های غریب، که تا حالا نشنیده بودم. جمله شانزده سیلابی او ریتم موسیقایی زیبایی داشت که انگار در زیر و بمی کلمه‌ها موج برمی‌داشت و آهسته و مطمئن به ساحلی امن می‌رسید ... زیباپ لاسما، رهش نم بجع گرب نیازیر دراد.» (همان: ۵۸). تاثیر موسیقایی و عاطفی این جمله‌ها بر سارا و بیان استعاری این احساس لطیف از زبان او، به روشنی حاکی از احساس علاقه سارا به یونس دارد. حس دلنشینی که هم‌چون امواج دریا برای او احساس امنیت و آرامش را به دنبال دارد.

۳-۲- آشکار شدن راز عشق

در این اثر میان عاشق و معشوق حجب و حیای دلنشینی وجود دارد. یونس و سارا هر چند شخصیت‌های نوجوان رمان هستند اما آن‌ها در طول رمان، هیچ‌گاه عشق و علاقه خود را به یک‌دیگر به صورت آشکار و بی‌پرده بر زبان نمی‌آورند. یونس به علت حجب و حیای خاصی که در وجود اوست هیچ‌گاه اجازه بیان مستقیم این عشق را به خود نمی‌دهد. سارا هم به علت غرور و تکبر خاصی که دارد، می‌کوشد پیوسته حس علاقه و کنجکاوای خود را نسبت به شخصیت عجیب و در عین حال دوست‌داشتنی یونس، از اطرافیان خود به ویژه از یونس و برادرش سام پنهان کند. سارا هر بار با دیدن لبخندهای عاشقانه یونس در میان آتش حمله‌های دشمن فقط این جمله را تکرار می‌کند: «این دیوونه‌ست» (خانیا، ۱۳۸۹: ۶۰). سارا در ابتدا حتی در مقام انکار برمی‌آید و می‌کوشد تا علاقه خود به یونس را پنهان کند اما سام هر بار به او یادآوری می‌کند که این انکارها نشانه عشق و علاقه او به یونس است: «من آهسته گفتم: «نمی‌دونم چرا ازش خوشم نمی‌آد.» سام آهسته گفت: «من می‌دونم.» ... «چون یه جور عجیبیه» من فقط گفتم: «اوهوم.» سام آهسته گفت: «انگار یه آدم نیست، چندتا آدمه...» یه آدمش چند سالی از من و تو بزرگ‌تره. یه آدم دیگه‌اش خیلی از من و تو بزرگ‌تره. یه آدم دیگه‌اش شاعره... شعبده بازه و هم جادوگره ... من آهسته گفتم: «شاید ... ولی چیزی رو که مطمئنم اینه که ... صدای خیلی خوبی داره و این به خاطر اینه که بینی، دهن و فک‌هاش درست و به جا قرار گرفتن.» (همان: ۷۰)، بیان این جمله‌های پایانی سارا، ابراز احساس درونی او

نسبت به صدای تاثیرگذار یونس و توصیفی که از اجزای چهره آرمانی او می‌کند، آن‌هم در میان چنین گفت‌وگوهایی به روشنی دال بر عشق سارا به یونس است. عشقی که برای سام کاملاً آشکار شده و پیوسته آن‌را به سارا یادآوری می‌کند. «سام با ابروهای بالا پریده، آهسته گفت: «تو گفتی از اون خوشت نمی‌آد، نه؟» من آهسته گفتم: «اوهوم. و نمی‌دونم چرا؟» سام آهسته گفت: «من می‌دونم»... «چون اون چیزایی رو که درباره‌ش گفتی، مال وقتی نیست که آدم از یکی بدش بیاد.» (همان: ۷۰). در صحنه‌ای دیگر از داستان وقتی که در بیابان تاریک، درد زایمان عنقا (همسر عموغازی) شروع می‌شود و بی‌بی و مادر سارا به کمک عنقا می‌شتابند، یونس از فرصت به دست آمده استفاده می‌کند و به سارا نزدیک می‌شود و به صورت سربسته و پنهانی سعی می‌کند سارا را متوجه عشق خود کند و تاحدودی نظر او را درباره‌ی خود بداند: «این پیانو مال کیه؟» گفتم: «مال یکی هست دیگه.» و رو کرد طرف سام و گفت: «مال تو که نیست، چون تو تفنگ داری»... و رو کرد به من و گفت: «پس مال خودته.» گفتم: «فرمایش؟» گفت: «معلومه که خیلی دوستش داری.» گفتم: «اشکالی داره؟» گفت: «آدم‌ها رو هم همین اندازه دوست داری؟» گفتم: «تا اون آدم کی باشه.» (همان: ۷۳-۷۴) شکل‌گیری چنین مناظره‌هایی بین عاشق و معشوق، هرچند به ظاهر با خطابی غیر احساسی از سوی سارا همراه است اما کاربرد ضمیرهای دوم شخص مفرد، لحن کلام شخصیت‌ها و حتی لجبازی سارا خود نشانه‌ی احساسی است که بین آن‌ها وجود دارد. بعد از این‌که خانواده‌ی سارا و یونس در محل اسکان جنگ‌زده‌ها (آشیانه) مستقر می‌شوند. یونس که عاشق سارا است تصمیم می‌گیرد ماهی سنگی زیبایی را که در بازار دیده است به عنوان هدیه برای سارا بخرد و بدین‌گونه عشق خود را به او نمایان کند. یونس به دنبال یافتن بهانه‌ای برای هدیه دادن به سارا است در نتیجه از او برای شرکت در یکی از بازی‌های فکری خود دعوت می‌کند و شرط می‌گذارد که در صورت برنده شدن سارا، به او جایزه‌ای بدهد و در صورت موفق نشدن سارا، او باید یک قطعه موسیقی برای یونس بسازد: «یونس با همان لبخند مسخره‌اش گفت: «ممکن نیست کسی بتونه از روی این صندلی بلند بشه»... یونس آهسته گفت: «یه ماهی دیدم توی بازارچه به اندازه کف دستم که با خاک و سنگ و سیمان، اندود و چکشی شده. اگه بلند شدی، اونو می‌خرم، جایزه می‌دم به تو»... بلافاصله آهسته گفت: «من موسیقی رو دوست دارم، ولی خیلی سر از موسیقی در نمی‌آرم. اگه نتونستی از روی صندلی بلند بشی، یه موسیقی بساز، اسمشو بذار «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی»» (همان: ۱۳۱). عنوان این تصنیف که عنوان رمان هم برگرفته از آن است، به رمزدار بودن

اشعار یونس در وصف سارا اشاره دارد که به نوعی در شکم ماهی دنیا پنهان مانده و تا بعد از مرگ او کسی به ویژه سارا از آن مطلع نمی‌شود و پی به عشق حقیقی یونس نمی‌برد.

۳-۳- توصیف معشوق

توصیف یکی از گونه‌های ادب غنایی است که هدف آن: «ارائه تصویری ذهنی از تجربه انسان از یک صحنه، شخص یا احساس است.» (داد، ۱۳۸۰: ۷۶) در «رمان عاشقانه‌های در یونس شکم ماهی» توصیف یا بیرونی است که نویسنده در آن از زبان عاشق و معشوق به وصف ویژگی‌های ظاهری یار می‌پردازد و یا درونی است که به توصیف احساسات و نمایش دقیق حالات روحی - روانی عاشق و معشوق اختصاص یافته است. در این اثر هم‌چنان که اشاره شد، سارا در همان شب نخست برخورد با یونس وقتی از پشت وانت عموغازی فقط طنین صدای دلنشین یونس را می‌شنود، دل در گرو عشق یونس می‌سپارد به گونه‌ای که برای این صدای زیبا، یک چهره ایده‌آل و زیبا تصور می‌کند، توصیف‌های جزئی و ظریفی از چهره معشوق که به روشنی حاکی از دلشiffنگی سارا دارد: «چیزی که من مطمئنم اینه که ... صدای خوبی داره و این به این خاطره که بینی، دهن و فک‌هاش درست و به جا قرار گرفتن. من مطمئنم که دندون‌های منظمی هم داره و کلفتی یا نازکی زبونش به قاعده‌ست. می‌بینی چه سر زیبایی داره؟ درست مثل یک گوی درخشان» (خانیا، ۱۳۸۹: ۷۰). سارا که خود اهل موسیقی است و با زیر و بمی صداها و قواعد حاکم بر آن آشنایی دارد از رهگذر تصورات هنرمندانه خود، بدون دیدن معشوق، ویژگی‌های آرمانی برای چهره او تداعی می‌کند و الگویی از معشوق در ذهن خود به تصویر می‌کشد که با آن عشق‌ورزی می‌کند. از دیگر صحنه‌هایی که سارا به توصیف معشوق خود می‌پردازد، صحنه‌ای است که سارا از آن به عنوان یکی از اتفاق‌های مهم و به یاد ماندنی زندگی خود یاد می‌کند، شبی که سارا بعد از ساعت‌ها ایستادن در صف نفت بالاخره موفق می‌شود یک گالن نفت بگیرد اما او که تحمل سنگینی گالن را ندارد پایش لیز می‌خورد و تمام نفت در کوچه سرازیر می‌شود. سارا مستاصل و درمانده در حال جمع کردن نفت ریخته شده است که یونس به مانند یک منجی به کمک او می‌شتابد. در این صحنه سارا در ضمن توصیف ظاهری یونس، با صراحت مخاطب را در جریان احساسات درونی خود به یونس می‌گذارد و پرده از راز درونی خود برمی‌دارد: «چشم‌های یونس مثل دوتا گلوله‌ی نقره‌ای برق می‌زد ... سرم را بلند کردم. یونس بود. ماه، درست روی پیشانی و روی شقیقه‌اش ریخته شده بود، برق می‌زد و می‌درخشید. احساس کردم هر دو حلقه چشم‌هایم طوری داغ شده است که انگار خون گرم از آن‌ها

می جوشد و سر می زند بیرون.» (همان: ۱۴۲-۱۴۳). بدین ترتیب توصیف برق نگاه و چهره درخشان یونس از دیدن سارا، داغ شدن بدن و چشم های سارا و تند شدن جریان خون او به وضوح نشان-دهنده احساسات درونی شخصیت ها به یکدیگر است که فضای غنایی داستان را پررنگ تر می کند. در این رمان به علت حجب و حیای یونس یا به علت حس و زبان شاعرانه او، یونس هیچ توصیف مستقیم از ویژگی های ظاهری سارا ارائه نمی دهد بلکه گاه در غالب تشبیه و بیشتر به یاری استعاره و نمادپردازی به توصیف معشوق خود می پردازد. برای نمونه در شبی که سارا به خاطر از دست دادن پیانوی خود دچار بیماری و تب شدید می شود، بعد از خوردن داروهای خانگی بی بی، کمی آرام و به خواب عمیقی فرو می رود. یونس در این صحنه با تشبیهی زیبا چهره معشوق به خواب رفته را به یک «پری دریایی خسته» مانند می کند (خانیا، ۱۳۸۹: ۱۰۰). در صحنه های مختلف داستان هرگاه سارا درباره عشق یونس و معشوقش از او سوالاتی می پرسد، یونس چنان دچار غلیان احساسات می شود که دیگر زبان تشبیه پاسخگوی هیجانات درونی او نیست بلکه از زبان مجاز و استعاره برای توصیف معشوق خود استفاده می کند: «تشبیه در حالت تآثر شدید مورد استفاده قرار نمی گیرد، از این روی در شعر وصفی و در نوع نثر فنی شیوع دارد؛ ولی در شعر غنایی کمتر مورد استفاده قرار می گیرد؛ به این دلیل که در این گونه شعر عاطفه شاعر هیجان دارد و در آن هنگام به مقارنات و مشابهات توجه نمی کند و در شعر غنایی مجازها و انواع استعاره ها شیوع دارد. زیرا این گونه تصویرهاست که با شور عاطفی هماهنگ دارد و به کمک نیروی مجاز و استعاره و ایجازی که در آنهاست و تبلوری که به تعبیرات می بخشند می توان بیان را نیرو بخشید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۸۷). در این اثر وجود سورئالیستی سلما که بین خیال و واقعیت در حرکت است هم چنان که در پایان داستان گره گشایی می شود، نمادی از ساراست که یونس به یاری اشعار و استعاره های دلنشینی که به کار می برد، او را توصیف و احساسات درونی خود را نسبت به او نمایان می کند: «گفتم: «سلما چه شکلیه؟» گفت: «زیباست. درست مثل یک نرگس بنفش که حلقه زرد داشته باشه. نرگس شهلا.» گفتم: «شعری که اولین بار برایش خوندی چی بود؟» گفت: «مشچ هک زاب ینکیم / حبص دوشیم / مشچ هک زاب منکیم / غاب منیبیم» و گفت: «یعنی چشم که باز می کنی / صبح می شود / چشم که باز می کنم / باغ می بینم» (خانیا، ۱۳۸۹: ۱۵۳-۱۵۴). یونس هم چنان که در ابتدای آشنایی با سارا او را به سوی شهر امنی با نرگس های شهلا و شهپر هدایت می کند، اکنون خود معشوق را همان نرگس های شهلا می داند که با زیبایی وصف ناپذیر خود، عاشق را شیدای

خود کرده است. در ادامه، عاشق حتی چهره معشوق را از فرط مقارنت، خود صبح و باغی دل‌انگیز می‌داند که برای او پیام‌آور شادی، طراوت و پویایی است. بدین ترتیب، عشق یونس به معشوقش برای او منشا الهام و زمینه‌ساز آفرینش هنر و شعر است. وجود سارا برای یونس گویی در حکم الهای است جهت القای شعر به او زیرا بیشتر گفت‌وگوهای یونس با سارا به شکل هنری بیان می‌شود. بدین صورت که یا به زبان وارونگی است یا به زبان شعر و مجاز. از زمان سقراط بسیاری از فیلسوفان و منتقدان ادبی منشا هنر به ویژه شعر را الهام می‌دانستند. به عقیده افلاطون «میوز» الهه شعر است. در فرهنگ عرب نیز هر شاعری تابعه یا جنی دارد که شعر را به او تلقین می‌کند. «در حقیقت می‌توان الهام را معرفتی دانست که بر مقدمات علمی مبتنی نباشد... و به تعبیر دقیق‌تر علمی می‌توان گفت: الهام حالتی نفسانی است که طی آن، ذهن هنرمند، مقاصد و وسایل را با هم و در یک نظر اجمالی ادراک می‌کند و کل را قبل از وقوف بر اجزا به وجود می‌آورد» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۵۴). عاشق با وجود عشق، دنیا را زیبا می‌بیند بدین ترتیب یونس حتی در توصیف مکان زندگی سلما (که طبق گره‌گشایی پایان داستان، دشتی پهناور پر از خس و خاشاک است) را با نگاهی شاعرانه و رمانتیک چنین به تصویر می‌کشد: «اون طرف دیوار به باغ بود پر از نرگس‌های زرد و بنفش، که وسط بنفش‌هاش یه حلقه زرد دیده می‌شد. نرگس شهلا. نرگس‌های سفید هم بود. نرگس مسکین. نرگس صدپر. هر جور نرگسی که فکر کنی. یه باغ پر تا پر.» (خانپان، ۱۳۸۹: ۱۵۲) بدین ترتیب عشق دیدن با نگاهی دیگر را به عاشق و معشوق آموزش می‌دهد.

۳-۴- حسادت

حسادت جزء جدایی‌ناپذیر از عشق است، زیرا در مقابل احساس وهم‌آلود تملک نقش دفاعی را ایفا می‌کند. عاشق به معشوق خود وابسته است و چنانچه معشوق با خواسته‌های عاشق هم‌سویی نداشته باشد، راه گریز در پیش بگیرد یا دل در گرو عشق دیگری بسپارد، عاشق با تمام نیرویی که صرف عشق خود کرده است به همان اندازه در دام حسادت می‌افتد. سارا که اهل هنر و موسیقی است به شدت به پیانوی خود علاقه‌مند است به گونه‌ای که با شروع جنگ و فرار افراد خانواده از شهر، سارا برخلاف نظر خانواده راضی نمی‌شود پیانوی خود را رها کند. وقتی یونس با سارا آشنا و دلبسته او می‌شود با دیدن عشق و علاقه مفرط سارا به کوکو تا حدی به این موضوع حسادت می‌ورزد و می‌خواهد بداند آیا این عشق مفرط سارا می‌تواند به آدم‌ها و از جمله او هم تعلق بگیرد یا خیر؟ «گفت: معلومه که خیلی دوستش داری... آدم‌ها رو هم به همین اندازه دوست داری؟»

گفتم: تا اون آدم کی باشه» (خانپان، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۳). یونس بالاخره با تلاش برای نشان دادن توانایی‌های خود در انجام کارهای خارق‌العاده، بیان جمله‌ها و شعرهای وارونه، صدای زیبا و دل‌نواز خود و ... دل سارا را تصاحب می‌کند و موفق می‌شود عشق خود را در دل سارا جایگزین عشق کوکو کند. در صحنه‌ای از داستان که گالن نفت سارا ریخته می‌شود و یونس به کمک او می‌شتابد، سارا از دیدن غیرمنتظره یونس و فداکاری او خوشحال می‌شود و احساس خوشایندی همراه با صمیمیت به او منتقل می‌شود در نتیجه برای اولین بار از یونس درباره شعرهای او می‌پرسد، درباره این که آیا او شاعر است؟ و دلیل چاپ نکردن شعرهایش را می‌خواهد بداند؟ یونس هم در فرصت پیش آمده حرف دل خود را بیان می‌کند و اقرار می‌کند که شعرهایش را در دفترچه‌ای یادداشت می‌کند تا بالاخره، یک روز آن را به معشوق دلربایش هدیه بدهد. وقتی سارا متوجه می‌شود یونس دل در گرو عشق کسی دارد، کنجکاو می‌شود و می‌خواهد بداند که این معشوق دلربا کیست؟ حجب و حیای یونس مانع از آن می‌شود که اسم سارا را بر زبان آورد در نتیجه از معشوقی به نام سلما نام می‌برد. سارا که منتظر شنیدن نام خود از زبان یونس است با شنیدن نام سلما دگرگون می‌شود و به صراحت حس حسادت خود را به سلما بیان می‌کند و پس از آن بسیار کنجکاو می‌شود تا بداند سلما چه کسی است که از یونس یک شاعر دلباخته ساخته. یونس هم که عاشق سارا و متمایل به ادامه گفت‌وگو با اوست بدون هیچ مقاومتی پاسخ تمام سوالهای سارا را می‌دهد تا شاید سارا از میان پاسخ‌های او به عشق نمادین یونس پی ببرد: «وقتی دوباره رو برگرداند که برود، بلافاصله گفتم: تو شاعری؟» نمی‌خواستم برود. ایستاد. لبخند زد و خیلی جدی گفت: «بله. یه شاعر بزرگ». گفتم: «تا حالا جایی هم شعرها رو چاپ کردی...» گفت: «یه دفترچه دارم که توی اون یادداشت می‌کنم». ... «چون می‌خوام دست آخر دفترچه مو بدم به یه نفر.» بی‌اختیار گفتم: «می‌تونم بپرسم به کی؟» نباید می‌پرسیدم. گفت: «به سلما.» نفس‌ام توی سینه حبس شد لحظه‌ای بعد از دهانم در رفت: «سلما؟» ... ضربان قلبم تندتر شده بود و کنجکاو، مغزم را به خارخار انداخته بود... بلافاصله گفتم: «خوش به حال سلما.» ... گفت: «خوش به حال من؛ چون آگه اون نبود، من نمی‌دونستم شاعر بزرگی هستم ... من عجیب و سوسه شده بودم تا هر چه بیشتر درباره سلما چیزهایی بدانم. کنجکاو می‌لذت‌بخشی بود، هرچند که حسابی حرصم را در می‌آورد، با این حال وقتی می‌دیدم یونس بدون کوچک‌ترین مقاومتی، سوال‌هایم را جواب می‌دهد من هم بیشتر می‌پرسیدم و بیشتر هم سوسه می‌شدم و بیش‌تر هم حرصم در می‌آمد» (همان: ۱۴۷-۱۵۱).

۳-۵- عشق منبع درد و رنج

بسیاری از عرفا بر این عقیده هستند عاشقی که روح و روانش در گرو عشق معشوق است پیوسته ملازم و قرین درد است.

هرکه او خواهان درد کار نیست از درخت عشق برخوردار نیست

گر تو هستی اهل عشق و مرد راه دردخواه و دردخواه و دردخواه (عطار، ۱۳۶۴: ۲۷۵)

در این اثر از صحنه‌هایی که جدایی عاشق و معشوق و درد ناشی از عشق در آن به تصویر کشیده شده، صحنه‌ای است که سارا از پیانوی خود جدا می‌شود. سارا که به شدت عاشق پیانوی خود است پیوسته برای آن جاندار پنداری می‌کند؛ برای پیانویش اسم انتخاب می‌کند، به مانند یک انسان به آن عشق می‌ورزد و حتی برای آن، اداراک و احساس قایل است. به گونه‌ای که در بیان دلیل عشق مفراط خود به کوکو می‌گوید: «اون تنها کسیه که احساس منو به درستی می‌فهمه.» (خانیا، ۱۳۸۹: ۶۴). سارا وقتی به خاطر یونس مجبور به جدایی از معشوق خود می‌شود به شدت بیمار و دچار تب و لرز شدید می‌شود. در این میان هذیان‌های دردآور سارا که در حکم گفت‌و-گوهای عاشقانه میان عاشق و معشوق است بسیار زیبا به تصویر کشیده شده است. در این صحنه نویسنده به زیبایی برای کوکو جاندار پنداری کرده و از زبان کوکو هم‌چون معشوقی که عاشق عاشق خود است سارا را به گل‌های پیچک صحرایی دندان‌داری تشبیه کرده که تمام وجود معشوق را دربرگرفته و رهایی از عشق او ممکن نیست. سارا را به گل‌های سفید، سرخ و آبی، با برگ‌های زیبا تشبیه می‌کند و چشم‌های او را به فلس‌های نقره‌ای ماهی مانند کرده که قصد دارد معشوق را در خود محفوظ و پنهان کند: «به اون پیچیه صحرایی نگاه کن.» «تو اونی؟» «به گل‌های زنگوله‌اش نگاه کن.» «تو اونی؟» «آبی...» «سفید...» «سرخ کم‌رنگ...» «تو ماهی هستی؟» «رنگ نقره‌ای فلس‌های ماهی، رنگ استتاره...» «رنگ چشم‌های تو سارا، رنگ نقره‌ای فلس‌های ماهیه...» «چشم‌های تو قرار بود من دیده نشم تا خورده نشم. من باید محفوظ می‌موندم توی چشم‌های تو.» (همان: ۹۹) اما معشوق بعد از اجبار سارا برای ترک او چنان از عاشق خود دلگیر و سرخورده می‌شود که با حالتی همراه با درد، زبان به گلایه می‌گشاید و رهایی از عاشق را برابر با مرگ و نابودی خود می‌داند: «ولی تو رنگ نقره‌ای فلس‌های ماهی چشماتو از من گرفتی...» «تو گرفتی و بعد اون پیچیه صحرایی وحشی مثل یک پرندۀ گرسنه که یه ماهی رو از توی آب شکار کنه، منو شکار کرد و بعد منو خورد

و بعد قورت داد.» (همان: ۹۹-۱۰۰). يونس هم درد عشق را تجربه مي‌کند، در همان شب نخست ديدار وقتي يونس به عموغازي مسير حرکت را نشان مي‌دهد، يونس هنگام رفتن سارا با جمله‌هاي عجيب و غريب موسيقيي از او خداحافظي مي‌کند، خداحافظي دلگيري که مخاطب مي‌پندارد شايد در حکم آخرين ديدار عاشق و معشوق باشد. سارا در فصل پاياني داستان وقتي درباره معني آن جمله‌ها از يونس مي‌پرسد، يونس به زبان استعاره و نمادين اين گونه پاسخ مي‌دهد: «بعد گفتم: «اون شب توي بيابون، با همين زيون غير آدميزادي يه چيزي گفتي. يادت مي‌آد؟» گفتم: «مگه ممکنه يادم نياد.» و خنديد و گفتم: «يادم مي‌آد چون اون شب، قبل از اين که مادرت و سام رو ببينم، تو رو ديدم که مثل يه خرگوش ترسيده کز کرده بودي پشت بيانو ... گفتم: «گفتم: زيباپ لاسما، رهش نم بجمع گرب ينازير دراد» ... «يعني پاييز امسال، شهر من عجب برگ ريزاني دارد.» (خانيان، ۱۳۸۹: ۱۴۹-۱۴۸). اين جمله پاياني مي‌تواند نمايان‌گر درد عاشق و استعاره از ويراني دل او به خاطر از دست دادن معشوق باشد. هم‌چنين مي‌تواند نمادي از جنگ باشد که باعث ناکامي و عدم وصال عاشق و معشوق شده است.

۳-۶- فداکاري عاشق و معشوق براي يک ديگر

عشق به واقع چشم گشودن و آگاهي يافتن از موجوديت و حقيقت وجود ديگري است که تاکنون به علت حجاب خودبيني براي فرد، غيرممکن بوده است. عشق حذف نفس و از خود فارغ شدن است. در «عاشقانه‌هاي يونس در شکم ماهي» سارا دختری است از خانواده مرفه، عاشق موسيقي و در عين حال مغرور و خودخواه. در ابتدای داستان هنگام فرار خانواده از شهر، سارا خودخواهانه با درخواست عمو غازي براي نشستن همسرش در پشت وانت مخالفت مي‌کند و بردن بيانوي خود (کوکو) را به بردن و نجات يک انسان ترجيح مي‌دهد: «من رو به عمو غازي کردم و گفتم: من مطمئن هستم به اندازه‌اي که من و مامان و سام بتونيم بشينيم، پشت کوکو جای خالي پيدا ميشه» (همان: ۳۹) اما هر چه روايت به پيش مي‌رود، در طول آشنايي سارا با يونس و دل بستگي به او، شخصيت سارا رفته رفته متحول مي‌گردد. گويي عشق او را به انساني ديگر تبديل مي‌کند و ديدن با نگاهی ديگر را به او مي‌آموزد. سارا که در ابتدای آشنايي با يونس، او را «پسره» صدا مي‌زند و به علت حجاب خودبيني حاضر نمي‌شود حتی اسم يونس را بر زبان آورد، رفته رفته عاشق او مي‌شود، هم‌زمان با شکل‌گيري اين عشق، وجود ديگران را درک مي‌کند و از حلقه سخت منيت خود خارج مي‌شود. درنتيجه راضي مي‌شود براي سوار کردن يونس، بيانوي خود را در بيابان رها

کند. پس از این فداکاری، «پسره» را با نام خودش «یونس» خطاب می‌کند. بدین ترتیب سارا دچار یک جایگزینی عشقی می‌شود و عشق به انسانی دیگر در حکم یک نیروی آموزنده و تهذیب‌کننده برای او عمل می‌کند زیرا پذیرفتن و فداکاری در برابر این عشق به معنای درک وجود دیگران است. درکی که بر اثر شکستن دیوار خودخواهی سارا امکان‌پذیر شده است. یونس هم در پاسخ به عشق و فداکاری بزرگ سارا برای او فداکاری می‌کند. برای نمونه یونس هنگام ریخته شدن نفت سارا بلافاصله به کمک او می‌شتابد و با فداکاری هر چه تمام‌تر در حالی که او و بی‌بی به شدت به نفت احتیاج دارند، گالن نفت خود را به سارا می‌دهد: «یونس نشست روبه‌رویم و این بار گفت: «داری نفت از روی زمین جمع می‌کنی؟»... گفت: «با تو هستم. حالت خوبه؟» ... خیره شدم توی چشم-هائیش و با بغض و لابه گفتم: «چرا این‌جا این همه تاریکه؟» ... بعد گفت: «نگران نفت نباش. گالن من مال تو، گالن تو مال من. اون وقت من به بی‌بی می‌گم، گالن از دستم افتاد و نصف بیشترش خالی شد روی زمین. بی‌بی باور نمی‌کنه ولی چیزی هم نمی‌گه» (همان: ۱۴۳-۱۴۴).

۳-۷- دیدار عاشق و معشوق

در این رمان اولین دیداری که میان عاشق و معشوق فارغ از وجود هرکس اتفاق می‌افتد در همان شبی است که گالن نفت سارا روی زمین سرازیر می‌شود. در سکوت و تاریکی آن شب یونس با طنین صدای گوش‌نواز خود، سارا را به آرامش دعوت می‌کند، طنین صدایی که به قلب سارا آرامش می‌بخشد: «با این که موسیقی صدایش طوری بود که حرصم را در می‌آورد، ولی انگار قلبم را هم آرام می‌کرد.» (همان: ۱۴۵). یونس در سکوت شب با همان زبان وارونگی برای سارا شعر می‌خواند و وقتی سارا معنی شعرهایش را از او می‌پرسد، چنان تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد که عصبانیت ناشی از ریختن نفت را به کلی فراموش می‌کند: «روی زمین قدم بگذار/ چون ناگزیر هستی/ ولی به آسمان نگاه کن/ به ستاره‌ها/ به سحابی‌ها/ و به خوشه‌هایی که در یک مسیر/ حرکت می‌کنند/ روی زمین قدم بگذار/ و به آسمان نگاه کن» (خانپان، ۱۳۸۹: ۱۴۶-۱۴۷). در این اشعار وجود واژگانی چون: آسمان، ستاره، سحاب، خوشه‌های پروین و تصویری که عاشق از معشوق خود به تصویر می‌کشد؛ معشوقی زمینی که عاشق از او می‌خواهد وسعت نگاه خود را به سوی آسمان عروج دهد، فضایی عاشقانه و در عین حال عرفانی به وجود می‌آورد. در چنین فضایی معشوق تمام دل‌بستگی‌های زمینی خود را هم‌چون غبار بی‌ارزشی به فراموشی می‌سپارد: «نمی‌دانم چطور؟ ولی خشم، مثل پرده‌ای از غبار، انگار از من بیرون زد و از من فاصله گرفت و در من ناپدید

شد» (همان: ۱۴۷). در این فضا عاشق و معشوق خواستار این هستند که بدون توجه به زمان و مکان تا ابد در کنار یکدیگر بمانند: «دوتایی توی کوچه راه افتادیم. حس غریب خوشایندی داشتم. راستش دلم می‌خواست کوچه کش می‌آمد و ما حالا حالاها به آشیانه نمی‌رسیدیم.» (همان: ۱۵۱).

۳-۸- یاران و مساعدت کنندگان عاشق و معشوق

در رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» هیچ عامل بازدارنده‌ای در مسیر عشق و وصال سارا و یونس وجود ندارد. در این میان سام حتی در حکم میانجی و واسطه این عشق عمل می‌کند. سام که برادر و در واقع دوست و همراه سارا است، پیوسته از توانایی‌ها و قدرت یونس در انجام کارهای عجیب و غریب برای سارا سخن می‌گوید. او که از عواطف درونی سارا و عشق و علاقه او به یونس کاملاً آگاه است، با وجود انکارهای سارا (هم‌چنان که در بخش‌های قبل اشاره شد)، بارها نشانه‌های وجود این عشق را به سارا گوشزد می‌کند. سارا و سام چنان رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند که سارا معتقد است هیچ چیزی را نمی‌تواند از او پنهان کند. در نتیجه وقتی سارا از یافتن شغل جدید یونس خوشحال است، اولین کسی که متوجه شادی درونی او می‌شود، سام است: «از همون روز که پیرمرد ریز نقش گوژپشت آمد، او با پیرمرد که مقنی بود... به کار چاه‌کنی مشغول شد. اعتراف می‌کنم که خیلی خوشحال شدم. هر چند که سعی می‌کردم احساسم را پنهان کنم، با این حال سام تنها کسی بود که نمی‌شود چیزی از او پنهان کرد.» (همان: ۱۳۵). وقتی سارا اسم سلما را از زبان یونس می‌شنود، از روی حس حسادت و کنجکاوی تصمیم می‌گیرد یک روز یونس را تعقیب کند تا سلما را ببیند، معشوقه‌ای که مخاطب شعرهای عاشقانه و توصیف‌های زیبای یونس است. تنها کسی که سارا را در رسیدن به این هدف دشوار همراهی می‌کند، سام است. آن‌ها بعد از چند بار تعقیب یونس بالاخره تصمیم می‌گیرند پرده از راز عشق او بردارند. سارا و سام بعد از رسیدن به مکان مورد نظر باید از یک نردبان بلند و قدیمی که بسیاری از نرده‌های آن شکسته و یا پوسیده بود، بالا بروند، نردبانی که سام با دیدن آن اقرار می‌کند: «واقعاً یونس هر روز صبح از این نردبون فکسنی می‌رفته بالا؟» ... «پس حسابی عاشق بوده.» ... «چون این کاریه که از هر کسی بر نمی‌آد» (همان: ۱۵۷-۱۵۸). در این صحنه سام بار دیگر در حکم میانجی عمل می‌کند و وجود این عشق و حتی شدت و حدت آن‌را به سارا گوشزد می‌کند. سارا بالاخره به یاری سام به بالای نردبان چوبی می‌رسد. نردبانی که انتهای آن به یک پنجره قدیمی ختم می‌شد اما در این لحظه سارا با منظره عجیبی روبه‌رو می‌شود، تصویری که نگاه او را به زندگی عوض می‌کند و به معرفت و شناخت

منجر می‌شود: «نگاه کردم به دریاچه، و یک مرتبه نفسم توی سینه حبس شد و یک مرتبه خشکم زد و یک مرتبه فقط توانستم بگویم: «خدای من!» (خانیا، ۱۳۸۹: ۱۶۰)، داخل دریاچه دفترچه شعر یونس بود با یک ماهی سنگی که یونس قرار بود آن‌را به سارا هدیه بدهد. آن‌سوی دریاچه هم چیزی جز یک دشت پهناور پر از خس و خاشاک نبود. در این صحنه که یکی از صحنه‌های اصلی و تاثیرگذار داستان است، سارا به نوعی از شهود دست می‌یابد.

یونس هم چنان که در بخش قبل اشاره شد، پیوسته خواستار عروج معشوق خود به سوی آسمان است تا او را به معرفت برساند. در این صحنه هم وجود نردبانی بلند و کهنه و برانگیختن سارا برای بالا رفتن از آن به ویژه با منتهی شدن به پنجره‌ای که سارا از پس آن با حقایق عالم دیگر روبه‌رو می‌شود، می‌تواند نمادی از تشویق معشوق برای ترک دنیای مادی و زوال‌پذیر و هدایت او به سوی معرفت شهودی باشد. «با احتیاط، طوری که انگار می‌خواستم به دنیای دیگری نگاه کنم. از دریاچه نگاه کردم به آن طرف» (همان: ۱۶۳). هم‌زمان با پی بردن به عشق حقیقی یونس از سوی سارا و معرفت شهودی او، دوگانگی‌ها و تعینات رنگ می‌بازد و عاشق و معشوق به وحدتی روحانی می‌رسند. در نتیجه وقتی سام از سارا دربارهٔ منظرهٔ آن‌سوی دریاچه می‌پرسد، سارا همانند یونس با نگاهی عاشقانه- عارفانه و متفاوت از گذشته، دشت پر از خس و خاشاک را این‌چنین به تصویر می‌کشد: «یک باغ پر از نرگسی‌های زرد و بنفش و سفید. وسط بنفش‌هایش یه حلقهٔ زرد هم دیده می‌شد. نرگس شهلا. نرگس مسکین. نرگس صدپر. هر جور نرگسی که فکر کنی. یه باغ پر تا پر» (همان: ۱۶۵). بلافاصله بعد از این صحنه، سام خطاب به سارا می‌گوید: «می‌دونی سارا، من فکر می‌کنم اصلاً یونس دلش می‌خواست تو تعقیبش کنی. گفتم: واقعا؟ و سام سرش را تکان داد و گفت: من مطمئنم» (همان: ۱۶۶). بدین ترتیب سام در حکم یک راهنماست که جمله‌های قاطعانهٔ پایانی او مهر تاییدی است بر عشق عرفانی یونس به سارا و دعوت او برای صعود به عالم حقیقت.

۳-۹- مرگ عاشق

هم‌زمان با کشف حقایق باغ و پی بردن به حقیقت عشق یونس از سوی سارا، یونس به شکلی غیر منتظره در حالی که مشغول چاه‌کشی است، می‌میرد: «در حالی که به نظر سالم و سر حال می‌رسید، مثل درختی که دیگر قادر نباشد با ریشهٔ خود از زمین آب و غذا بگیرد و با برگ‌هایش هوا را جذب بکند، خیلی آرام و غیرمنتظره مرد» (همان: ۱۶۰-۱۶۱). سارا در این صحنه با تشبیهی زیبا وجود عاشق را به درختی زنده تشبیه کرده که ریشه‌اش ناگزیر است برای جذب آب و غذا در زمین باشد

و برگ‌هایش و به واقع سر او برای جذب هوا رو به آسمان دارد، یعنی حرکت به سوی متعالی شدن و اوج گرفتن، تصویری که کاملاً با شعری که یونس در آن شب برای سارا خواند هماهنگی دارد: «روی زمین قدم بگذار/ چون ناگزیر هستی/ ولی به آسمان نگاه کن/ به ستاره‌ها/ به سحابی‌ها/ به خوشه‌هایی که در یک مسیر/ حرکت می‌کنند/ روی زمین قدم بگذار/ و به آسمان نگاه کن» (همان: ۱۴۶-۱۴۷). هر دو تصویر دال بر حرکت عمودی و تلاش عاشق و معشوق برای رسیدن به اصل عالم است. مرگ عاشق برای معشوق غیر قابل باور است و پیوسته آن را انکار می‌کند. سارا بر این باور است که یونس نمرده و فقط از جهانی به جهان دیگر انتقال یافته است. او برطبق عقیده بی‌بی و یونس، بر این باور است که انسان‌ها در این دنیا، در داخل تاریکی شکم ماهی گرفتار شده‌اند و هنگام مرگ، ماهی دنیا دهن باز می‌کند و فرد به سوی اصل خود باز می‌گردد و به معشوق اصلی خود می‌پیوندد، یعنی انتقال از جهانی به جهانی دیگر و بقا در عالم حقیقت: «بی‌بی‌ام همیشه می‌گه ما گناهکارهایی هستیم که گیر افتاده‌یم توی تاریکی شکم ماهی. به این راحتی نمی‌میریم. وقت مردن که برسه، اون وقت ماهی دهن باز می‌کنه» (خانیا، ۱۳۸۹: ۷۰). به همین جهت است که وقتی بعد از مرگ یونس، بدن و صورت او را با ملافه سفیدی می‌پوشانند، سارا چنین تصویر زنده و پویایی از یونس ارائه می‌دهد: «آقای شهردار... ملافه چهار تا شده را تا به تا باز کرد و به آرامی انداخت روی او و صورتش را پوشانند. ملافه پر بود از نرگسی‌هایی که زرد و بنفش بودند. حلقه‌های زرد، وسط نرگسی‌های بنفش مثل خورشید می‌درخشیدند؛ نرگس شهلا» (همان: ۱۴). این تصاویر با توصیف‌هایی که پیش از آن یونس از معشوق خود بیان کرده بود، کاملاً هم‌خوانی دارد: «گفتم: «سلما چه شکلیه؟» گفت: «زیباست. درست مثل یک نرگس بنفش که حلقه زرد داشته باشه. نرگس شهلا» (همان: ۱۵۳-۱۵۴). به‌کارگیری چنین توصیف‌های مشابه از سوی یونس و سارا در دو زمان متفاوت (قبل و بعد از مرگ یونس)، می‌تواند به یکی شدن عاشق و معشوق، بقای عاشق در وجود معشوق و به استمرار و پایداری عشق حقیقی اشاره داشته باشد. این حقیقت در پایان داستان با موفقیت سارا در نواختن سونات «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» که سارا از آن به عنوان یکی از اتفاق‌های مهم زندگی خود یاد می‌کند، کاملاً تایید می‌شود. موفقیتی که برای سارا در حکم تولدی دوباره است: «درست مثل این‌که دارم دوباره به دنیا می‌آیم» (همان: ۱۴۰-۱۴۱) اما این بار تولدی متفاوت که به یاری آن سارا در دنیای یونس قدم می‌گذارد و شاید خود او می‌شود.

۳-۱۰- حرکت از عشق زمینی به عشق عرفانی

در این اثر انواع عشق دیده می‌شود: عشق مادر به فرزند در عشق بی‌بی به یونس و عشق مادر به سارا و سام و تلاش برای حفظ جان آن‌ها در برابر جنگ بی‌رحم تجلی دارد. عشق مادر به همسر در عشق و نگرانی مادر سارا هنگام رفتن پدر به آلمان نمایان شده است. عشق خواهر و برادر که در عشق سارا و سام به یکدیگر ظاهر شده است، عشق به مادیات در عشق سارا به پیانوی خود و عشق سام به تفنگش تجلی یافته و بالاخره عشق نمادین یونس و سارا که اصلی‌ترین عشق این رمان است و اساس کار این پژوهش بر پایه آن بنا شده. نقطه مشترک همه این عشق‌های زمینی پاکی و بی‌آلایش بودن آن است. در این اثر عشق زمینی و آسمانی لازم و ملزوم یکدیگرند، نه مزاحم یا مخالف یکدیگر. در نتیجه وسیله‌ای برای شناخت و رسیدن به معرفت شهودی محسوب می‌شود. با توجه به نمادهای اشاره شده، این داستان را می‌توان یک اثر تمثیلی عرفانی دانست. تمثیل در لغت به معنی «مثل آوردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصور کردن، داستان آوردن و در اصطلاح ادبی آن است که عبارت را در نظم و نثر به جمله‌بندی که مثل یا شبه مثل و در برگیرنده مطلبی حکیمانه است بیارایند. این صنعت باعث آرایش و تقویت و قدرت بخشیدن به سخن می‌شود» (داد، ۱۳۸۲: ۱۶۴). بر اساس دیدگاه تمثیلی- عرفانی می‌توان این رمان را چنین تفسیر کرد: سارا دختری نوجوان و عاشق موسیقی است، موسیقی تجلی اصوات الهی است. او سفری را آغاز می‌کند تا به خودشناسی برسد یعنی اولین گام در عرفان. سارا در میان راه با یونس آشنا می‌شود، شخصیتی عجیب و غریب که او نیز در پی خودشناسی است. یونس وارونه شعر می‌گوید و در میان بازی‌های خود، پیوسته سارا را به نگاه کردن در آینه که نماد قلب عارف و منبع خودآگاهی است، دعوت می‌کند. او به سارا اثبات می‌کند که عکس همه چیز در آینه وارونه انعکاس داده می‌شود. این حقیقت علمی، تمثیلی از این نکته عرفانی است که این جهان سایه عالم مَثُل است و هیچ چیز در آن وجود حقیقی ندارد بلکه وجود هر چیزی وابسته به عالم ملکوت است و این جهان تنها وسیله‌ای برای شناخت و کشف حقیقت عالم هستی است: «وقتی تو می‌خوای به طرف چپ خط بکشی ولی دست به طرف راست پایین می‌ره، یعنی اینکه آینه داره به تو می‌گه تو می‌توانی از توی هر چیزی تکراری به چیز تازه و عجیب بیرون بکشی، به شرط اینکه عادت‌های همیشگی رو بذاری کنار ... ما واقعا توی آینه به خودمون نگاه می‌کنیم، داریم به کی نگاه می‌کنیم؟» (خانیان، ۱۳۸۹: ۱۶۲). یونس که مطمئن است سارا برای شناخت سلما و پی‌بردن به راز عشق یونس، او را تعقیب می‌کند شرایطی را فراهم می‌

آورد که سارا به یاری سام با تحمل رنج و سختی راه سلوک، خود را به بالای نردبان برساند تا به کشف باغی که سلما در آن زندگی می‌کند، نائل شود. در این طی طریق کردن هم‌چنان که اشاره شد نردبان وسیلهٔ عروج و وسیلهٔ رساندن عاشق به معشوق است که سام هم در حکم راهنما و میانجی عمل می‌کند، باغ هم می‌تواند تمثیلی از بهشت یا رسیدن به معرفت و شهود باشد. بعد از آن، یونس در حال چاه‌کنی می‌میرد. چاه می‌تواند تمثیلی از دنیای مادی باشد که یونس با عبور از آن به فهای فی‌الله می‌رسد، هم‌چنین چاه می‌تواند نماد ظلمت باشد که در پس آن، آب حیات است و یونس نیز در پی تلاش برای رسیدن به آب حیات به زندگی ابدی دست می‌یابد. از دیگر نمادهایی که به فضای عرفانی داستان کمک می‌کند، نام یونس است که با نام حضرت یونس و داستان پنهان شدن او در شکم ماهی پیوند خورده است. عنوان رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» هم برگرفته از این داستان است که با رمزآلود و عرفانی بودن اشعار یونس در وصف سارا ارتباط خوبی برقرار کرده است. تکرار عدد هفت در رمان از دیگر نمادهای عرفانی داستان است: تاکید بر اتاق شمارهٔ هفت در ابتدا و انتهای داستان، اتاقی که سارا در آن‌جا با مرگ یونس روبه‌رو می‌شود. اشاره به هفت سال صبر کردن سام برای رفتن به سربازی و یا اشاره به سخت جان بودن گربه و هفت‌جان داشتن آن و... می‌تواند به نوعی هفت مرحلهٔ عرفان (طلب، عشق، معرفت، توحید، حیرت، فقر و فنا) را به ذهن متبادر کند و به سخت بودن مراحل عشق برای پیوستن به معشوق حقیقی اشاره داشته باشد. از سویی دیگر ملاقات‌های عاشق و معشوق، بیان احساسات درونی آن‌ها و توصیف‌هایی که هر دو از یک‌دیگر ارائه می‌کنند، همگی در شب اتفاق افتاده است یعنی زمانی که حجاب تعینات روز برداشته شده است. بدین ترتیب وجود این نمادها در اثر باعث دولایه‌ای شدن داستان شده است، در لایهٔ ظاهری جنگ و جهاد برای دفاع از وطن و در لایهٔ دوم جهاد نفس است، شاخصه‌هایی که با ویژگی داستان تمثیلی تطبیق دارد: «یکی از ویژگی‌هایی که در تعریف داستان تمثیلی بر آن تاکید می‌شود وجود لایه‌ای دیگر از معنا و رای لایهٔ ظاهری اثر است.» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۵۹).

۴- نتیجه

رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» یک رمان نوجوان دفاع مقدس است. عشق و جنگ دو محور اصلی این رمان است. نویسنده به موازات خشونت و بی‌رحمی جنگ، عشق پاک دو نو

جوان را به تصویر می‌کشد. عشق در این رمان ساختاری دوتایی دارد و دارای دو لایه بیرونی و درونی است در لایه ظاهری آن عشق در پس زمینه جنگ مطرح شده است. در این لایه بسیاری از شاخصه‌های یک رمان عاشقانه دیده می‌شود و دارای مراحل چون؛ سرآغاز عشق، آشکار شدن راز عشق، توصیف معشوق، حسادت، درد و رنج، فداکاری، مرگ عاشق و... می‌باشد. در لایه درونی آن، نویسنده کوشیده به یاری نماد و تمثیل‌های عرفانی، عشق را از بدوی‌ترین شکل آن تا ماندگارترین و اصیل‌ترین نوع آن به نمایش بگذارد. مبنای حرکت عشق در این اثر از عشق زمینی به سوی عشق آسمانی است. عشق شخصیت‌های نوجوان این داستان همراه با نوعی حیا و غرور است که با دور شدن از جنبه‌های شهوانی و خواهش‌های نفسانی به مفهوم عشق ورای هستی پیوند می‌خورد. این نیروی عشق، شخصیت‌ها را از دنیای موحش جنگ و خون دور می‌کند و فاصله طبقاتی، جدایی‌ها و مخالفت‌ها را از میان برمی‌دارد و در نهایت در حکم یک نیروی آموزنده و هدایت‌گر عمل می‌کند. در چنین فضایی است که معشوق در پی شناخت خود برمی‌آید و بسیاری از خواسته و امکانات رفاهی گذشته خود را نادیده می‌گیرد و با عاشق همراه و هم‌گام می‌شود و در نهایت در وجود او فانی می‌شود و به معرفت و شهود می‌رسد. معشوق در این طی طریق نیاز به یک راهنما و میانجی دارد که سام (برادر سارا) در حکم راهنما برای او عمل می‌کند. این راهنما واسطه و پیوند دهنده عاشق و معشوق است و حقیقت این عشق را برای معشوق نمایان می‌کند. بدین ترتیب رمان «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی» را می‌توان یک اثر غنایی معرفی کرد که نویسنده به تناسب وجود مخاطبان نوجوان خود و هم‌چنین فضای معنوی دفاع مقدس، ویژگی‌های عرفانی به آن بخشیده است و عشق دو نوجوان را به شکلی ظریف و نمادین به تصویر کشیده، عشقی که به نیازهای عاطفی مخاطبان نوجوان امروزی پاسخی مثبت می‌دهد.

۵-منابع

- ۱-آبراهموف، بنیامین، **عشق الهی در عرفان اسلامی** (تعالیم غزالی و دباغ)، ترجمه حمیرا ارسنجانلی، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۸.
- ۲-آلندی، رنه، **عشق**، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ۱۳۷۸.
- ۳-آوند، سمیه و همکاران، «بررسی مولفه‌های تمثیلی رمان عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی از جمشید خانیان»، فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، سال دهم، شماره ۳۷، صص: ۱۱۲-۱۲۶، ۱۳۹۷.
- ۴-ابن عربی، محی‌الدین، **الفتوحات المکیه**، جلد چهارم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷.
- ۵-بدیو، آلن، **در ستایش عشق**، گفت‌وگو با نیکلاس ترونک، ترجمه مریم عبدالرحیم کاشی، تهران: ترانه، ۱۳۹۳.
- ۶-حاکمی، اسماعیل، **تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران** (انواع شعر غنایی)، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- ۷-خانیان، جمشید، **عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی**، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۹.
- ۸-داد، سیما، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید، ۱۳۸۲.
- ۹-رزم‌جو، حسین، **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۵.
- ۱۰-زرین‌کوب، عبدالحسین، **نقد ادبی**، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۱۱-شعاری‌نژاد، علی اکبر، **ادبیات کودکان**، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۸.
- ۱۲-شفیعی کدکنی، محمدرضا، **صور خیال در شعر فارسی**، چاپ پانزدهم، تهران: آگاه، ۱۳۹۱.
- ۱۳-شیخ حسینی، زینب، «**مفاهیم غنایی در رمان نوجوان**»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پانزدهم، شمار ۲۹، صص: ۱۴۸-۱۲۹، ۱۳۹۶.
- ۱۴-عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، **مصیبت‌نامه**، تصحیح عبدالوهاب نورانی، تهران: زوار، ۱۳۶۴.
- ۱۵------، **تذکره الاولیاء**، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار، ۱۳۶۴.

۱۶- فتوحی رود معجنی، محمود، سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران: سخن، ۱۳۹۰.

۱۷- فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه ابوذکر کرمی، نسل نواندیش: تهران، ۱۳۹۳.

۱۸- مانسیون، لویی، مصائب حلاج، ترجمه سید ضیاء الدین هشترودی، تهران: بنیاد علوم انسانی، ۱۳۶۲.

۱۹- واشقانی فراهانی، ابراهیم و ابراهیمی هژیر، معصومه، «بررسی ارتباط احساس و عاطفه با داستان‌نویسی نوجوان با موضوعیت مولفه‌های تمثیلی دفاع مقدس»، مجله سبک‌شناسی نظم و نثر، سال دهم، شماره ۳۸، صص: ۴۰۴-۳۹۱، ۱۳۹۳.